

نویسنده: عنصرالمعالی

✨ اثر: قابوس نامه

توضیحات جمله های مهم متن

✨ **بدان که مردم بی هنر، مادام بی سود باشد، چون مغیلان که تن دارد و سایه ندارد؛ نه خود را سود کند و نه غیر خود را.**

✨ **مردم: انسان** ✨ **هنر: برتری و فضیلت** ✨ **مادام: همیشه** ✨ **مغیلان: درختچه خار دار**

نثر روان: بدان که انسان بدون هنر و داشتن برتری برای همیشه بی فایده است. مانند درختچه خار داری که جسم دارد ولی سایه ندارد. این انسان نه برای خود سودی دارد و نه برای دیگران.

✨ **« در عبارت بالا مردم به مغیلان تشبیه شده است »**

✨ **جهد کن که اگر چه اصیل و گوهری باشی، گوهر تن نیز داری که گوهر تن از گوهر اصل بهتر بود.**

✨ **جهد: تلاش** ✨ **اصیل: دارای اصل و نسب خوب** ✨ **گوهری: دارای ارزش و با اصل و نسب**

نثر روان: تلاش کن هر چند که انسان با اصل و نسب خوب، هستی، هنر و فضیلتی هم داشته باشی زیرا هنر و شایستگی فردی از اصل و نسب، بهتر و با ارزش تر است.

✨ **بزرگی، خرد و دانش راست نه گوهر را، اگر مردم را با گوهر اصل، گوهر هنر نباشد، صحبت هیچ کس را به کار نیاید.**

✨ **صحبت: هم نشینی و دوستی** ✨ **به کار نیاید: نامناسب است، به درد نمی خورد**

نثر روان: ارزش و بزرگی انسان به عقل و دانش اوست نه به اصل و نسبش، اگر انسان همراه با اصل و نسب، هنر و شایستگی فردی نداشته باشد به درد دوستی و هم نشینی نمی خورد.

✨ **در هر که این دو گوهر یابی، چنگ در وی زن و از دست مگذار که وی، همه را به کار آید.**

نثر روان: در هر کس این دو ویژگی « اصل و نسب و شایستگی فردی » را پیدا کردی، با او دوستی کن و او را از دست نده زیرا چنین انسانی برای همه مفید و به درد بخور است.

✨ **چنگ در وی زن:** ← **کنایه از کمک گرفتن** ✨ **از دست مگذار:** ← **کنایه از رها نکردن**

سخن، ناپرسیده مگوی و از گفتار خیره پرهیز کن، چون باز پرسند جز راست مگوی، تا نخواهند کس را نصیحت مگوی و پند مده؛ خاصه کسی را که پند نشنود که او خود اوفتد.

خیره: بی فایده ✨ خاصه: بخصوص ✨ اوفتد: گرفتار می شود

نثر روان: تا حرفی را از تو نپرسیده‌اند از حرف زدن بی فایده، دوری کن، وقتی از تو چیزی می‌پرسند، فقط حرف راست بگو، مخصوصاً کسی که پند پذیر نیست را نصیحت نکن زیرا چنین کسی، خودش گرفتار می‌شود.

از جای تهمت زده پرهیز کن و از یار بد اندیش و بد آموز بگریز، به غم مردمان شادی مکن تا مردمان نیز به غم تو شادی نکنند.

تهمت: نسبت دروغ ✨ بداندیش: بد فکر، بدخواه

نثر روان: از رفتن به جاهایی که مردم به آن بدگمان هستند، دوری کن و از دوست بدخواه و بد فکر فرار کن، در غم و اندوه مردم خوشحالی نکن تا مردم هم در غم تو شادی نکنند.

داد ده تا داد یابی، خوب گوی تا خوب شنوی، اگر طالب علم باشی، پرهیزگار و قانع باش و علم دوست و بردبار و کم سخن و دور اندیش

داد: انصاف ✨ طالب: خواهان ✨ قانع: راضی ✨ بردبار: صبور ✨ دور اندیش: آینده نگر

نثر روان: همیشه با عدالت و انصاف رفتار کن تا با تو به عدالت و انصاف رفتار کنند، خوب حرف بزن تا حرف خوب بشنوی. اگر خواهان علم و دانش هستی، پرهیزگار و قانع و راضی و دوستدار علم، صبور، کم حرف و آینده نگر باش.

بخش دوم: توضیحات جمله های مهم متن

نویسنده: خواجه نصیر الدین توسی

اثر: اخلاق ناصری ✨

آدمی باید که بسیار نگوید و سخن دیگری به سخن خود، قطع نکند.

نثر روان: انسان نباید بسیار حرف بزند و نباید حرف دیگری را با حرف خود، قطع کند.

اگر سوال از جماعتی کنند که او داخل آن جماعت بود، بر ایشان سبقت ننماید و اگر کسی به جواب مشغول شود، او بر بهتر جوابی از آن، قادر بود، صبر کند تا آن سخن تمام شود، پس جواب خود بگوید بر وجهی که در متقدم طعن نکند.

سبقت: پیشی گرفتن ✨ بر وجهی: به گونه ای ✨ متقدم: قبلی و پیشین ✨ طعن: تمسخر

نثر روان: اگر از گروهی سوالی شود که او هم در آن گروه باشد، در جواب دادن، پیشی نگیرد و اگر کسی مشغول جواب دادن باشد و او می تواند جواب بهتری بدهد، باید صبر کند تا حرف آن شخص تمام شود، سپس جواب خود را به صورتی بگوید که شخص قبلی، تمسخر نشود.

در محاوراتی که به حضور او میان دو کس رود، خوض ننماید و اگر از او پوشیده دارند، استراق سمع نکند و تا او را با خود در آن مشارکت ندهند، مداخلت نکند.

✨ محاورات: گفت و گو ✨ خوض ننماید: خیلی و عمیق فکر نکند ✨ استراق سمع: دزدکی گوش دادن

نثر روان: در گفت و گوهایی با حضور او میان دو نفر انجام می شود، عمیق فکر نکند و اگر آن دو نفر، سخنشان را از او مخفی می کنند، دزدکی گوش نکند و تا وقتی که او را در گفت و گوی خود شریک نکرده اند، دخالت نکند.

دانش زبانی: گروه فعلی (۱) زمان حال یا مضارع

در این درس با سه نوع فعل مضارع آشنا می شوید:

۳. مضارع مستمر

۲. مضارع التزامی

۱. مضارع اخباری

* مضارع اخباری: فعلی است که به بیان خبری و انجام گرفتن کاری در زمان حال می پردازد.

نشانه مضارع اخباری « می » است.

مثال: ← می روم ، می خوری ، می بیند ، می پوشیم ، می شنوید ، می پرسند

طریقه ساخت مضارع اخباری: می + بن مضارع + شناسه « شناسه ها: -م ، ی ، -د ، یم ، ید ، -ند »

جمع



می + پوش + یم: می پوشیم

می + شنو + ید: می شنوید

می + پرس + -ند: می پرسند

مفرد



می + رو + -م: می روم

می + خور + ی: می خوری

می + بین + -د: می بیند

* **مضارع التزامی:** فعلی است که انجام کاری را در زمان حال با شک، تردید، آرزو، شرط و بیان می‌کند.

نشانه مضارع التزامی « ب » است.

مثال: **بروم ، بنویسی ، بخواند ، بگیریم ، بسازید ، بشکنند**

طریقه ساخت مضارع التزامی ← **ب + بن مضارع + شناسه « شناسه‌ها: مَ ، ی ، دَ ، یم ، ید ، نَد »**

جمع

ب + گیر + یم: بگیریم

ب + ساز + ید: بسازید

ب + شکن + نَد: بشکنند

مفرد

ب + رو + مَ: بروم

ب + نویس + ی: بنویسی

ب + خوان + دَ: بخواند

* **مضارع مستمر:** فعلی است که جریان انجام کاری را در زمان حال بیان می‌کند.

نشانه فعل مضارع مستمر « دار » می‌باشد.

مثال: **دارم می‌روم ، داری می‌خوری ، دارد می‌پرسد ، داریم می‌شنویم ، دارید می‌نویسید ، دارند می‌خوانند**

طریقه ساخت مضارع مستمر: ← **دار + شناسه + می + بن مضارع + شناسه**

جمع

دار + یم + می + شنو + یم: داریم می‌شنویم

دار + ید + می + نویس + ید: دارید می‌نویسید

دار + نَد + می + خواب + نَد: دارند می‌خوانند

مفرد

دار + مَ + می + رو + مَ: دارم می‌روم

دار + ی + می + خور + ی: داری می‌خوری

دار + دَ + می + پرس + دَ: دارد می‌پرسد

نکته: فعل مضارع اخباری و مضارع التزامی گاهی بدون نشانه « می و ب » به کار می‌روند.

مثال:

اگر در خانه‌ای شوی، روزگاری دراز، صفت آن گویی { شوی: بشوی «التزامی» — گویی: می‌گویی «اخباری» }

شو، خطر کن!

نویسنده: نظامی عروضی

اثر: چهار مقاله یا «مجمع النوادر»

امیر خراسان را پرسیدند که تو فردی فقیر و بی چیز بودی و شغلی پست داشتی، به امیری خراسان چون افتادی؟

چون افتادی: در این جا به معنی چگونه شروع کردی؟

نثر روان: از امیر خراسان پرسیدند که تو شخص تهیدست و فقیری بودی و کاری بی ارزش داشتی، چگونه شد به فرمانروایی خراسان رسیدی؟

گفت: روزی دیوان «حنظله باد غیسی» همی خواندم، بدین دو بیت رسیدم

همی خواندم: می خواندم

نثر روان: گفت: روزی، دیوان اشعار حنظله باد غیسی را می خواندم، به این دو بیت رسیدم.

بیت اول:

مَهتری گر به کام شیر در، است شو خطر کن ز کام شیر، بجوی

مَهتری: بزرگی، سروری کام: دهان شو: برو خطر کن: کارهای پرخطر انجام بده

نثر روان: اگر بزرگی و سروری در دهان شیر هم باشد برو و اقدام به کاری خطرناک کن و آن را از دهان شیر بگیر.

بیت دوم:

یا بزرگی و عزت و نعمت و جاه یا چو مردانت، مرگ، رویاروی

عز: ارجمندی، بزرگی جاه: مقام، شکوه

نثر روان: یا در این راه به بزرگی و ثروت و مقام خواهی رسید یا اینکه مثل مردان بزرگ، مرگ آبرومندانه خواهی داشت.

داعیه ای در باطن من پدید آمد که به هیچ وجه در آن حالت که اندر بودم، راضی نتوانستم بود. دارایی ام بفروختم و اسب خریدم و از وطن خویش، رحلت کردم.

داعیه: انگیزه باطن: درون، وجود رحلت کردم: سفر کردم، کوچ کردم

نثر روان: انگیزه ای در دلم پیدا شد که اصلاً نتوانستم به وضعیتی که داشتم راضی باشم تمام ثروتم را فروختم و اسبی خریدم و از سرزمین خود سفر کردم.

به دولت صفاریان پیوستم. هر روز بر شکوه و شوکت و لشکر من افزوده می گشت و اندک اندک کار من بالا گرفت و ترقی کرد تا جمله خراسان را به فرمان خویش در آوردم. اصل و سبب، این دو بیت بود.

شکوه: عظمت، بزرگی شوکت: بزرگی ترقی: رشد، پیشرفت جمله: همه

نثر روان: به حکومت صفاریان پیوستم هر روز بر بزرگی و مقام و لشکر من اضافه می شد و کم کم در کارهایم پیشرفت و ترقی کردم تا همه خراسان را تحت فرمان خود در آوردم علت اصلی، این دو بیت بود.

کار من بالا گرفت: ← کنایه از رشد کردم

مصطفی ناصری